

رد پای جاوید

گاهنامه اجتماعی-فرهنگی دانشجویان ، سال چهارم. شماره ششم
صاحب امتیاز، کانون علمی فرهنگی ایثار دانشگاه اراک، آذرماه ۱۳۹۷

آنچه در این شماره می خوانید:

۱۶ آذر، روزی که تاریخ به آن افتخار می کند.

رسالت دانشجویان از نگاه شهید بهشتی

دانشکده هنرهای زیبای تهران و جلسه خاص بزرگ دفاع از پایان نامه

غزل امیرعلی سلیمانی تقدیم به شهید دانش

شش پرش کوتاه از شهید دانشجوی

بازگشت بر زمین بردوش تو مانده است

رتبه اول کنکور پزشکیه سال ۶۴ در سال ۶۵ به رتبه اولی های میدان جنگ پیوست.

وصیت نامه شهید احمد رضا احدی رتبه اول کنکور پزشکیه سال ۱۳۶۴



سخن سردبیر

به نام خدایی که جان را حکمت آموخت

شهید، واژه ای عظیم و حقیقت شگفت آوری است. ما چون به مشاهده شهدا عادت کرده ایم و گذشته ها و اینارها و عظمت ها و وصایا و راهی که آن ها را به شهادت رساند، زیاد دیده ایم، عظمت این حقیقت نورانی و بهشتی برایمان مخفی میماند؛ مثل عظمت خورشید و آفتاب که از شدت ظهور، برای کسانی که در آفتابند، مخفی می ماند.

با توجه به این که چاپ شماره ششم نشریه رد پای جاوید مصادف با ۱۶ آذر، روز دانشجو شده است ضمن تبریک این روز به تمامی دانشجویان عزیز که با علم آموزی و تفکر نقش مهمی در استقلال و وابستگی کشور عزیزمان دارند، این نشریه محصول کار مشترک دانشجویان شاهد و ایثارگر است که هم اکنون مقابل شماست. زحمتی که تک تک دانشجویان برای چاپ این نشریه کشیدند قطعا سزاوار تقدیری شایسته است. در این شماره هم در ادامه شماره های قبل توانستیم مطالبی از شهدا و رسالت روز دانشجو جمع آوری و در اختیار شما قرار دهیم. امید دارم در آینده و شماره های



بعد این نشریه، با حمایت روز افزون شما شاهد جوش و خروش دانشجویان و ارائه نشریات بعدی باشیم. سخن کوتاه می کنم. منتظر حضورتان در کانون ایثار و دفتر امور شاهد و ایثارگر دانشگاه هستیم.

نشریه رد پای جاوید همواره از نظرات و پیشنهادات دانشجویان از طریق آیدی تلگرامی @isararaku استقبال می نماید. با حق

۱۶ آذر روزی که تاریخ به آن افتخار می کند

کلام دانشجویان گویا اشاره ای است به تاریخچه پر فراز و نشیب جنبش دانشجویی در ایران؛ کلامشان هم با فراموشی مقابله می کند و هم یادآور می شود که جنبش دانشجویی در طول تاریخ دست کم ۶۰ ساله اش برای رسیدن به عدالت اجتماعی تلاش ورزیده است. دانشجو به معنی عام از قشر آگاه و پیشتاز و پیشگام درخلاقیت های انقلابی در جامعه ما و رسالت دانشجوی امروز در این است که همچنان به صورت عنصر اصلی انقلابی جامعه بماند.

دانشجویان باید همچنان به عنوان حاملان پیام انقلاب و تضمین کنندگان پویایی و تحرک انقلابی بمانند. رسالت دانشجو این است که همچنان پیشگام انقلاب باشد و پیشاهنگ حرکت باشد اما نه چنان که از توده ها جدا شود و برای خودش به سویی رود و یک وقت پشت سرش نگاه کند ببیند که از توده ها تقریباً کسی نیست. رسالت دانشجو این است که باید فرهنگ این انقلاب را روز به روز بهتر بشناسد و بهتر پاسداری کند.

رسالت دانشجویی نماد استکبارستیزی، استعمارستیزی و بصیرت و بیداری دانشجویان است که در واقع وجه تسمیه آن به مناسبت ۱۶ آذر ۱۳۳۲ یعنی ۱۱۰ روز پس از کودتای سنگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در اعتراض به ورود «ریچارد نیکسون» جهت مشروعیت بخشیدن به حکومت کودتایی شاه، صورت گرفت. هرچند چنین روزی با شهادت سه دانشجوی استکبارستیز، به ظاهر پایان یافت و حکومت پهلوی پس از این واقعه دردناک با حمایت مستقیم آمریکا بر اولیه قدرت تکیه زد ولی هیچگاه نباید فراموش کرد که آتش خشم دانشجویان در طول این سالها همواره شعله ور بود و حکومت پهلوی را با چالش جدی مواجه می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بازگشت اعتماد و عزت نفس به دانشجویان، این قشر فرهیخته که از زخم کهنه وابستگی کشور در طول سالهای اختناق پهلوی در رنج بود، فرصت را مغتنم شمرد و با شور و شعور خود، دانشگاهها را به مکانی برای پیشرفت و مقصدی برای اهداف متعالی نظام اسلامی در عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور تبدیل کرد.

هرچند در این مسیر پرفراز و نشیب حرکت دانشجویی، اتفاقاتی افتاد که کشور توانست از این ظرفیت ارزشمند و پرنارژی به درستی بهره گیرد ولی از انصاف به دور است اگر توفیقها، جان نثاریها و حرکت های هوشمند و تأثیرگذار این قشر عظیم و در رکاب انقلاب نادیده گرفته شود. در مقاطعی از سالهای اولیه انقلاب، به دلیل نفوذ و حضور جریانات مارکسیستی، لیبرالیستی، انقراط و نفاق و پس از آن با رفتار عناصر دوم خرداد و روی کار آمدن جریان اصلاحات، شاهد رویکرد جدیدی در عرصه دانشگاه بودیم که به جای یادآوری ۱۶ آذر به عنوان نماد استکبارستیزی و مخالفت با دخالت بیگانگان در سرنوشت کشور، دانشگاهها محلی تاخت و تاز جریانی همسو و همراه با استکبار شده بود.

تجمعات و سر دادن شعارهای ساختارشکنانه که هیچ سنگینی با فلسفه وجودی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ نداشت در محیطهای دانشگاهی و ایجاد درگیری و بروز اغتشاش در طول سال های حاکمیت اصلاحات و اوج آن در حوادث کوی دانشگاه در سال ۷۸ و قتنه ۸۸ یادآور صحنه های تلخی است که حتماً روح بزرگ شهدای ۱۶ آذر ۱۳۳۲ را آزرده است و اگر نبود هوشیاری دانشجویان و شکل های انقلابی در این محیطهای پرنشاط سیاسی و علمی، امروز نشانی از آزادگی و رفتار انقلابی در این محیطهای علمی روشنگرانه نبود. امروز جنبش دانشجویی انقلابی در قله ای ایستاده است که اگر با نگاه تیزبین خود جریان فکری و فرهنگی دانشگاهها را به درستی رصد کرده و به موقع رسالت انقلابی خود را بازیافته و دنبال کند، می تواند چنان موجی را در عرصه های مختلف برای پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی ایجاد کند که این موج هرگونه سدی را در مقابل انقلاب بشکند و نوید پیروزی را زودتر از آنکه تصور آن می رفت، سر دهد چرا که در حال حاضر دانشگاهها از ظرفیتهایی برخوردار هستند که در کمتر زمانی شاهد آن بوده ایم.

از این جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. دانشگاهها یکی از حوزه های اثرگذار بر روند تحولات سیاسی و اجتماعی کشور بوده و به دلیل ایفای نقش آموزش و تربیت نخبگان و مدیران آینده، این محیط علمی نقش اساسی در شکل گیری آینده کشور دارد.
۲. به دلیل ضعف تشکلهای سیاسی در کشور و عدم نهادینه شدن آنها، عرصه دانشگاه همواره به عنوان یکی از ظرفیتهای اساسی برای تحرکات جریانهای سیاسی کشور و یارگیری از میان دانشجویان مطرح بوده است، به گونه ای که هزینه اصلی فعالیت میدانی تشکلهای و جریانهای سیاسی بر دوش دانشگاهها افتاده است و در این رهگذر اگر جنبش دانشجویی انقلابی نتواند صحنه را مدیریت کرده و فضا را به دست گیرد، چه بسا عناصر سیاسی خارج از دانشگاهها با نفوذ به بدنه دانشجویی، مسیر حرکت انقلابی در دانشگاهها را با انحراف مواجه کرده و چتر سیاسی خود را بر این محیط علمی و فکری بگسترانند. هرچند باید گفت تاکنون با حرکت های هدفمندی که در سال های اخیر انجام داده اند، تا حدود زیادی در این عرصه گام برداشته و موفقیت هایی را نیز کسب کرده اند.
۳. در شرایط کنونی بالغ بر ۴ میلیون نفر در دانشگاههای کشور مشغول به تحصیل هستند که این تعداد دانشجوی ظرفیت بزرگی برای همسوئی با جبهه انقلاب و شعارهای اساسی آن و مقابله با تفکر ضد استکبارستیزی و همراهی با دشمن است که جذب این تعداد می تواند تحول بزرگی در همه عرصه ها از جمله مقابله با راهبردهای دشمن در جنگ نرم باشد.
- ۱۶ آذر فقط یک یادآوری است از اینکه دیگران با آن همه محدودیت شصت و اندی سال پیش چگونه در مقابل نظام استکبار ایستادند و امروز ما چه رسالتی در مقابل نظام سلطه که امنیت و آرامش جوامع اسلامی را به مخاطره انداخته است، داریم. چه زیبا میتوان رسالت دانشجویی را پیامی را همسو با سخن رسول مهربانی ها دانست که می فرماید: «أَلَا كَلِمَةٌ رَأَعٌ وَ كَلِمَةٌ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ؛ شما همه ناظر و راهبر و نسبت به یکدیگر مسئول هستید.» باشد که پاسدار نظام و وارث شایسته ای برای خون شهیدان باشیم.

رسالت دانشجو از نگاه شهید بهشتی

قبل از هر چیز باید ببینیم هویت دانشجو چیست:

زیرا مگر نه این است که ما به خود آمده ایم و به خود باز گشته ایم و مگر نه این است که فهمیده ایم همه خودمان کسی هستیم و هویت و شخصیتی داریم و آدمی هستیم و در این دنیا اگر ما خودمان آدمی هستیم برای مطالعه خودمان بهترین موضوع خودمان هستیم. نقش دانشجو را در این سی سال که من خودم از نزدیک می توانم ناظر و تحلیلگر جریان ها باشم مورد توجه قرار بدهید ببینید دانشجو کیست؟ دانشجو به معنی عام در این سی سال که این برادر شما ناظر و تحلیلگر اوضاع بوده عبارت است از قشر آگاه و پیشتاز و پیشگام درخلاقیت های انقلابی در جامعه ما و رسالت دانشجوی امروز در این است که همچنان به صورت عنصر اصلی انقلابی جامعه بماند. بالاخره دانشگاهها یا حوزه ها جاهایی هستند که خیلی چیزها را زودتر از دیگران خبر می شوند و می فهمند چون بالاخره بطور کلی بطور کلی آدمهای با اصرار تر و باهوش تر به طور نسبی به حوزه های علمی و دانشگاهها می آیند و خود گروه اجتماعی آنها ارزشمند است. دانشجویان باید همچنان به عنوان حاملان پیام انقلاب و تضمین کنندگان پویایی و تحرک انقلابی بمانند. رسالت دانشجو این است که همچنان پیشگام انقلاب باشد و پیشاهنگ حرکت باشد اما نه چنان که از توده ها جدا شود و برای خودش به سویی رود و یک وقت پشت سرش نگاه کند ببیند که از توده ها تقریباً کسی نیست. این است که دانشجو باید فرهنگ این انقلاب را روز به روز بهتر بشناسد و بهتر پاسداری کند.

"دانشکده هنرهای زیبای تهران و جلسه خاص برای دفاع از پایان‌نامه"

اینجا یک جلسه کاملاً جدی برای دفاع از یک پایان‌نامه دانشجویی است. طرح‌ها روی دیوار نصب شده‌است. اساتید همگی آمده‌اند شاهد دفاع از این پایان‌نامه دانشجویی باشند تا آخرین نمره کارشناسی یک دانشجو را ثبت کنند. خانواده و دوستان دانشجو همگی خودشان را رسانده‌اند تا در این روز مهم حضور داشته باشند. اما این جلسه یک تفاوت بزرگ با سایر جلسات مناظرش دارد، آقای دانشجو خودش حضور ندارد و حالا برعکس تمام جلسات دفاع دانشجویی، استاد راهنما این بار می‌خواهد از پایان‌نامه دانشجویش دفاع کند. چون آقای دانشجو یکبار همه چیز را رها می‌کند و بی تفاوت به تاریخ دفاع از پایان‌نامه‌ای که مدت‌ها برایش زحمت کشیده بود لباس پاسداری پوشید و خودش را به لشکر فاطمیون رساند تا مدافع حرم اهل بیت باشد.

ساعت هنوز ۱ بعد از ظهر نشده‌است که سالن جلسه دفاع کاملاً پراست. جلسه‌ای که تا آخر آفتاب شلوغ می‌شود که جای سوزن انداختن نیست. از دانشجویان ترم اولی معماری تا آنها که هم دوره مصطفی بودند و مردم عادی که به محض گرفتن پیام خودشان را به آتلیه تحصیلات تکمیلی دانشکده رسانده‌اند، به این جلسه آمده‌اند. اما از مصطفی تنها عکس‌هایش در جلسه دفاع است. به خصوص همان تنها عکسی که در حیاط دانشگاه انداخته است، همان عکسی که زینت دیوارهای دانشگاه شد. طرح مصطفی از موزه جنگ خیالاتش برای کشور ستمدیده و مظلومش روی دیوار نصب شده است. دکتر مظاهری استاد راهنما از جا بر می‌خیزد تا از طرح دانشجوی شهیدش دفاع کند و سعی می‌کند تمام چیزهایی که مصطفی از طرح و ایده اش گفته را موبه مو تعریف کند. استاد بعد از دفاع از پایان‌نامه ۶ فصلی مصطفی می‌گوید: «این پایان‌نامه قرار بود ۷ فصل داشته باشد. اما مصطفی شهید شد و نتوانست تکمیل کند. برای من خیلی سخت بود که در این باره صحبت کنم. چون کسی که باید باشد، نیست. کسی که سال‌ها او را به عنوان یک دانشجوی فعال می‌شناختم.»

جلسه تمام می‌شود. اساتید می‌خواهند نتیجه را اعلام کنند و در آخر به قول سجاد با سخت‌گیری خیلی زیاد به طرح مصطفی نمره ۱۸.۵ تعلق می‌گیرد تا او رسماً از دانشکده هنرهای زیبای تهران فارغ‌التحصیل شود. نمره‌ای که دکترعلی کریمی برادر بزرگتر مصطفی آن را خواب می‌داند. مصطفی کریمی حالا بعد از این جلسه شلوغ رسماً مهندس شده‌است؛ مهندس شهید مدافع حرم مصطفی کریمی.
منبع: غیبر گذاری مهر

شش پرش کوتاه از شهدای دانشجو

شاید آن خاتمه، لحظه‌ی آغاز تو بوده. نوزده سال شاید به سن تو و باقی همکلاسی هایت؛ شاید آن خاتمه، لحظه‌ی آغاز تو بوده و شاید قرار برای این بوده که با تولد تو آن لحظه به ظاهر خاتمه، خود آغازی باشد که من، تو و ما سر رشته این مردانگی و غیرت و ایستادگی را بگیریم و خود را به امروز برسانیم تا بدانیم رشته وصل جوان پاک طینت و مرد این سرزمین به ضخامت همین مردانه اش است. خواستیم از شهدا بگوییم تاریخچه‌ی ۸ ساله دفاع مقدس را که ورق زدیم در صفحات زیادی نام شهدای دانشجویم نگاشته شده بود و حماسه‌های ماندگار که چو قلب در جسم و جان خون تازه جاری می‌کند و آن را همواره زنده نگه می‌دارند. این حکایت کوچکیست از مردان بزرگ این سرزمین.

رتبه اول دانشگاه بود. گفته شده بود اگر آمریکا بمبانی بهترین زندگی را برایت مهیا می‌کنیم. می‌گفت: «چه فایده که من در اینجا راحت زندگی کنم ولی دنیا در فقر و بی عدالتی باشد.»
شهید دکتر مصطفی چمران

از کانادا آمده بود ایران. گفته بودند تازه آمده‌ای، جبهه رفتن را عقب بنداز. گفته بود: «من پول این مملکت را خرج کرده‌ام تا درس تمام شده‌است، باید بروم به اسلام و مردم خدمت کنم.»
شهید مهندس آملی زاده

از روزنامه‌کارترین آمده بودند مصاحبه: یک ایرانی رتبه اول دانشگاه تورنتو شده بود. همان جا گفته بود: «به ایران برمی‌گردم تا به ملت خدمت کنم. من مدیون آن‌ها هستم.»
شهید مهندس آملی زاده

مادر، فرزند را در آغوش گرفت و آرام گفت: «مصطفی در آمریکا هم که هستی، هیچ گاه خدا را فراموش نکن». دکتر که گرفت و برگشت به مادر گفت: «باور کن لحظه‌ای خدا را فراموش نکردم». بی خود نبود خدا هم بقرار مصطفی شده بود.
شهید دکتر مصطفی چمران

رفقای دانشجو قدم به قدم افتاده بودند. یاد عهدشان افتاده؛ که تا آخر با هم بایستند. ایستادگی را از حسین آموخته بود. حسین تنها شده بود، با یک اسلحه خالی انتظار رفا به پایان رسید، گلوله مستقیم تانک، حسین را هم آسمانی کرد.
شهید حسین علم‌الهدی

دوره خلبانی اش را در آمریکا می‌گذراند. با اینکه بهترین نمرات را در ده پرواز آورده بود، گواهینامه پرواز نمی‌دادند. هم اتافی آمریکایی اش گزارش داده بود: «بابایی غیر نرمال است. در محافل شبانه شرکت نمی‌کند.»
رفته بود اتاق ریاست دانشکده برای توضیح. رییس را که برای کار مهمی صدا می‌کنند، همان جا اقامه نماز ظهر را می‌بندد، به امید که تا او نیامده نماز اول وقتش را بخواند. وسط‌های نماز بود که آمد، نماز که تمام شد به رییس بهت زده گفت: «این رابطه‌ی من با خداست باید ادایش می‌کردم.» از صداقت و پاکی عباس خوشش آمده بود. گواهی نامه اش را امضا کرد. عباس بهترین خلبان دانشکده بود.
شهید مهندس عباس بابایی

فضل امیر علی سلیمانی تقدیم به شهدای دانش

بگو به مردم کنعان ... به شهدای دانش دیگر صلاح نیست پریشان بایستند مردان شهر تشنه‌ی باران بایستند مردان شهر آمده‌اند از بهار خون تا روزهای مرگ زمستان بایستند همدوش با سه رنگ، سپیدند و سبز و سرخ پای شکوه پرچم ایران بایستند از نقشه‌های روشن این جاده‌های دور در ابتدای راه خراسان بایستند از شهریاری همه عالم گذشته‌اند تا پای شهریاری جماران بایستند این خرقه‌های سرخ برازنده‌ی گل است شایسته است سوی گلستان بایستند شایسته است مثل تمام شهیدها بر شانه‌های مردم تهران بایستند سنگر هنوز تشنه‌ی این ایستادگی ست باید که لاله‌های فراوان بایستند این لاله‌ها به عطر اذان فکر می‌کنند یارب مباد در شب زندان بایستند ای داس‌ها! هراس نذارند لاله‌ها از اینکه در کنار خیابان بایستند حتی اگر بهار نیاید به باغ‌شان آماده‌اند سمت بیابان بایستند فرصت شده است راهی هفت آسمان شوند امروز در کنار شهیدان بایستند یوسف عزیز ماست که از راه می‌رسد باران بگو به مردم کنعان، بایستند!

بار گرانی بر زمین بر دوش تو مانده است

تو با زبان قلم آشنایی، تو با واژه‌ها، به گل‌چینی حقیقت می‌روی. دست در دست کلمات، پا به پای پرسش‌ها، کوچه گرد ناشناخته عالم می‌شوی؛ گاهی در قعرزمین، گاهی در کهکشان.

فصل، فصل توست. تو، تجربه‌های دیروز را به تلاش‌های فردا پیوند می‌زنی تا آینده‌ای بسازی لبریز از روزهای تازه. رو به زیباترین و خوشبخت‌ترین منظره‌های زندگی. برخیز؛ برخاستن تو، آتش در دل دیو جهالت خواهد افکند و جرئت خواهد بخشید به جویبارهای آرام، به باغچه‌های ساکت، به قلب‌های خاموش. باید به علم مسلح شوی تا زهره شیرانه‌ات، غول‌های سفسطه را بیفکند به زمین. مغزها، تشنه روشن‌گری‌اند. جویبارهای جاری را بگذار تا برونند و ندانند که به کجا می‌روند! تو راه خویش را از کویبرهای خشکیده جدا کن؛ از مرداب‌های مرده جدا شو؛ از سنگلاخ‌های سخت جدا شو که قطره قطره موجهایت را خواهند خشکاند. دل به دریا بسپار؛ به دریا بزن که اصل توست. همه قطره‌ها و موج‌ها، به دریا باز خواهند گشت؛ دریا شدن راه رستگاری آب راه‌هاست.

بر سردر دانشگاه دلم نوشته‌اند: ایمان. بر سردر دانشگاه دلم نوشته‌اند: عشق. دلم دانشگاهی است که از سرتاسر جهان، برای کسب علم بدان آمده‌اند. باید کرسی تدریس همت برپا کنی! باید واژه‌های قرآن را از طاقچه خاطراتم به میز کار زندگی‌ام بکشم.

دانشگاه دلم باید علم و اندیشه‌اش قرآنی باشد و من باید هر چه می‌آموزم، آاز فیزیک و شیمی و ریاضی و علوم انسانی و... [همه با قرآن باشد. مگر نه آنکه جملگی علوم توحید است؛ اگر نیت توحیدی باشد؟!] آفتش و کلاه کرده‌ام، از سرزمین پدری کوچ خواهم کرد. می‌روم هر جا که کرسی علمی برپاست و کتابی بر روی میهمانی باز است. و امروز ای دانشجو، ۱۶ آذر، روز توست. روزت مبارک

رتبه اول کنکور پزشکی سال ۶۴ در سال ۶۵ به رتبه اولی های میدان جنگ پیوست.

شهید احمد رضا احدی در بیست و پنجم آبان ماه سال ۱۳۴۵ در شهرستان اهواز و در خانواده ای مذهبی و سستی زاده شد. پدرش درجه دار ارتش و مادر وی خانه دار بود. در شش سالگی وارد دبستان شد و مراحل تحصیل ابتدایی را با موفقیت کامل و احراز رتبه های اول طی کرد. دوره راهنمایی را نیز با معدل های ۱۹ و ۲۰ گذراند. در این هنگام با شروع جنگ تحمیلی همراه خانواده به زادگاه پدر و مادر خویش (ملایر) بازگشت و تحصیلات متوسطه را در رشته علوم تجربی در دبیرستان دکتر شریعتی پی گرفت و سرانجام در سال ۶۳ موفق به کسب دیپلم گردید. سال ۶۴ در کنکور سراسری دانشگاه ها با استفاده از سهمیه رزمندگان رتبه نخست را در کل کشور و در همه رشته های انتخابی بدست آورد و از این پس در رشته پزشکی دانشگاه شهید بهشتی تهران به ادامه تحصیل پرداخت. شهید پس از مهاجرت به ملایر و همزمان با تحصیل در دبیرستان، بر اثر روح کمال خواه و ایمان والای خویش و به منظور حضور در میدان های جنگ و جهاد لباس رزم بر تن کرد و نخستین بار در عملیات رمضان (سال ۶۱) شرکت جست و در این نبرد مجروح شد. حضور در این عملیات را می بایست مبدأ تحولی شگرف و آغاز راهی نو فرآوری او به شمار آورد، چنان که شکوه ایمان و اخلاص بسیجیان در این عملیات و شهادت دوستان و هم رزمانش خصوصا «محمد روستایی» تأثیری ژرف بر او نهاد. ماجرای این واقعه در دو قطعه از یادداشت های وی با عنوان «ضیافت الله» و «با مرگ» با بیانی آکنده از احساس و شور منعکس گردیده است. از این پس احمدرضا تا هنگام شهادتش پیایی در جبهه های جنگ حضور یافت و در تمامی نبردها از فقرات ویژه و فعال گردان ها و دسته ها بود و در مواقع سخت و پیچیده در میادین نبرد، دیگران را نیز هدایت و مساعدت می کرد و گاه اتفاق می افتاد تا یک شبانه روز در میان سپاه دشمن پنهان می شد و جز خدا کسی از او خبر نداشت. محمدرضا در استعداد و یادگیری، کم نظیر بود و بدین جهت در طول مدت تحصیل در مدرسه و در دبیرستان و دانشگاه برجسته و سرآمد بود و نمره های عالی می گرفت. چنان که در سال آخر دبیرستان پس از ۶ ماه حضور در خط مقدم جبهه های جنگ و بازگشت و شرکت در امتحان نهایی به عنوان دانش آموز ممتاز شناخته شد. فراست ذهن و طبع لطیف او موجب آن شد که حتی برای بیان مافی الضمیر و اندیشه خویش از فرمول های ریاضی و مقوله های علمی نیز تعابیری بدیع و گیرا به وجود آورد و به راحتی قلم را در بیان مکونات درونی و مشاهدات خود به کار گیرد و شورانگیزی و عاطفه سیال خویش را در جملات و نوشته هایش جای دهد. افزون بر این، گاه طرح ها و نقاشی هایی نیز پدید می آورد و مهم تر این که آنس دائمی با قرآن و ادعیه داشت و بر آن همت می گذاشت. به سخنان حکیمانه و اشعار عرفانی دلبستگی خاصی داشت آن گونه که در نوشته های خود به مناسبت های مختلف از اشعار نغز شاعران بهره می گرفت. آن چه که در نگاه نخست از او به نظر می آمد سادگی و صمیمیتی بود که بیننده را از دیدار او مجذوب می ساخت اما در پس این چهره جذاب و شاداب، نگاه ژرف و قلبی محزون وجود داشت که باعث بی توجهی آن به تعلقات دنیایی گردیده بود و او را با عشق و ایمانی خالص راهی میدان های دفاع از دین و میهنش می کرد. همیشه و در همه حال خدا را بر اعمال خود ناظر و حاضر می دید و به محاسبه و مراقبت از نفس خویش اهتمام می ورزید چنان که اعمال نیک و بد خود را رمز گونه در دفتری جداگانه ثبت می کرد. حضور پیایی او در جبهه های غرب و جنوب به عنوان یک دانشجوی پزشکی هیچ گاه باعث برتری و غرور وی نمی شد چرا که او دنیای غرور و خودخواهی را سخت سست و بی مقدار می شمرد. هنگام راز و نیاز، حالتی وصف ناپذیر داشت آن گونه که دوستان او گفته اند اهل تهجد و شب زنده داری بود. چنان که هنوز گریه های سوزناک او در جای جای سنگرها در ذهن و یاد دوستانش باقی مانده است. امام (ره) را از ژرفای جان دوست می داشت تا بدان حد که وصیت نامه خود را با کوتاه ترین عبارت و در یک جمله به تحقق خواسته ها و سخنان رهبر و مقتدایش مزین کرد: «فقط نگذارید حرف امام به زمین بماند. همین» و چون حضرت امام (ره) جنگ را در رأس امور خوانده بود، حضور در جبهه را با شگفتی تمام بر دنیای عافیت و سلامت کلاس درس و دانشگاه ترجیح داد. محمدرضا که نوجوانی و بلوغ جسمانی خویش را در میدان های جنگ آغاز کرده بود در مقام معرفت و سلوک علمی مدارج روحانی را در مقام انقطاع از دنیا و اتصال به مبدأ اعلی درمی نوردید و چنین بود که بسیجی مرد میدان های جنگ سرانجام پس از شرکت فعال در عملیات کربلای ۵، در شب دوازدهم اسفند ماه سال ۶۵ همراه تنی چند از همرزمانش از آن جمله مجید اکبری در درگیری با کمین های دشمن بعضی به شهادت رسید و به از ۱۵ روز که پیکر خونینش بازگردانیده و

وصیت نامه شهید احمد رضا احدی رتبه اول کنکور پزشکی سال ۱۳۶۴

گلوله ای از لوله دوشکا با سرعت اولیه ی خود از فاصله هزار متری شلیک می شود و در ابتدا به حلقومی اصابت نموده و آن را سوراخ کرده و گذر می کند، حالا معلوم نمایم سر کجا افتاده است؟ اینها آخرین دست نوشته شهید محمدرضا احدی رتبه اول کنکور پزشکی سال ۱۳۶۴ است که تنها ساعتی قبل از شهادت به رشته تحریر در آمده است . چه کسی می داند فرود یک خمپاره قلب چند نفر را می درد؟ چه کسی می داند جنگ یعنی سوختن، یعنی آتش، یعنی گریز به هر جا، به هر جا که اینجا نباشد یعنی اضطراب که کودکم کجاست؟ جوانم چه می کند؟ دخترم چه شد؟ به راستی ما کجای این سوال ها و جواب ها قرار گرفته ایم؟ کدام دختر دانشجویی که حتی حوصله ندارد عکس های جنگ را ببیند و اخبار آن را بشنود، از قصه دختران معصوم سوسنگرد با خیر است؟ آن مظاهر شرم و حیا را چه کسی یاد می کند که بی شرمان دامنان را آلوده کردند و زنده زنده به رسم اجدادشان به گور سپردند. کدام پسر دانشجویی می داند هویزه کجاست؟ چه کسی در هویزه جنگیده؟ کشته شده ودر آنجا دفن گردیده؟ چه کسی است که معنی این جمله را درک کند: "بگرد تن و تانک؟" اصلا چه کسی می داند تانک چیست؟ چگونه سر ۱۲۰ دانشجوی مبارز و مظلوم زیر شنی های تانک له می شود؟ آیا می توانید این مسئله را حل کنید؟ گلوله ای از لوله دوشکا با سرعت اولیه ی خود از فاصله هزار متری شلیک می شود و در مقصد به اصابت نموده و آن را سوراخ کرده و گذر می کند، حالا معلوم نمایم سر کجا افتاده است؟ کدام گریبان کودک در انزوا و خلوت اشک می ریزد؟ و کدام کلام...؟ توانستید؟؟ اگر نمی توانید، این مسئله را با کمی دقت بیشتر حل کنید. هوایمایی با یک ونیم برابر سرعت صوت از ارتفاع ده متری سطح زمین مائین لندکروزکی که با سرعت در جاده مهراں-دهلران حرکت می نماید، مورد اصابت موشک قرار می دهد، اگر از مقاومت هوا صرف نظر شود، معلوم کنید کدام تن می سوزد؟ کدام سر می پرد؟ چگونه باید اجساد را از درون این آهن پاره له شده بیرون کشید؟ چگونه باید آنها را غسل داد؟ چگونه بخندیم و نگاه آن عزیزان را فراموش کنیم؟ چگونه می توانیم در شهرمان بمانیم و فقط درس بخوانیم چگونه می توانیم در ها را به روی خود ببندیم و چون موش در انبار کلمات کهنه کتاب لانه بگیریم؟ کدام مسئله را حل می کنی؟ برای کدام امتحان درس می خوانی؟ به چه امید نفس می کنی؟ کیف و کلاسورت را از چه پر می کنی؟ از خیال، از کتاب، از لقب شامخ دکتر یا از آدامسی که هر روز مادرت در کیفیت می گذارد؟

کدام اضطراب جانب را می خورد؟ دیر رسیدن به اتوبوس، دیر رسیدن سر کلاس، نمره گرفتن؟ دلت را به چه چیز بسته ای؟ به مدرک، به ماشین، به قبول شدن در حوزه فوق دکترا؟

"صفایی ندارد ارسطو شدن، خوشا پر کشیدن، پرستو شدن"

آی پسرک دانشجو، به تو چه مربوط است که خانواده ای در همسایگی تو داغدار شده است؟ جوانی به خاک افتاده است؟ آی دخترک دانشجو، به تو چه مربوط است که دختران سوسنگرد را به اشک نشانده اند؟ و آنان را زنده به گور کردند؟ هیچ می دانستی؟ حتما نه.

آیا آنجا که کارون و دجله و فرات بهم گره می خورد، به دنبال آب گشته ای تا اندکی زبان خشکیده کودکی را تر کنی و آنگاه که قطه ای نم یافتی با امید های فراوان به بالین آن کودک رفتی تا سیرایش کنی اما دیدی که کودک دیگر آب نمی خورد! اما تو اگر قاسم نیستی، اگر علی اکبری نیستی، اگر جعفر و عبدالله نیستی، لااقل حرمه مباحث! که خدا هدیه حسین را پذیرفت و خون علی اکبر و علی اصغر را به زمین پس نداد من نمی دانم که فردای قیامت این خون با حرمه چه خواهد کرد!!!

گاهنامه اجتماعی - فرهنگی دانشجویان

سال چهارم شماره ششم

ارتباط با ما

کانال تلگرامی : @arakuisar	با تشکر از آقای مهندس منصور صیدی و	اعضای هیئت تحریریه:	مدیر مسئول: کلتوم نامور
آیدی تلگرامی: @isararaku	سرکار خانم مریم بهزادی نیا که ما را در	مینا شکر بیگی	سر دبیر: میلاد مرادی
شماره تماس: ۰۹۳۳۱۱۷۱۷۲۲	به ثمر رساندن این نشریه یاری رساندند.	میلاد مرادی	صفحه آرا: کلتوم نامور
۰۸۶۳۲۶۲۹۰۳۰		کلتوم نامور	